

خبر

به بهانه روز خبرنگار آشنایی با لادن شیخانی روزنامه نگار و شاعر



بخش فرهنگی – لادن ابراهیم زاده شیخانی، نویسنده، شاعر، روزنامه نگار، محقق ویژه‌شگر گیلانی است، که سالهاست بطور حرفه ای به نوشتن روی آورده وحاصل تجربیاتش دراین سالها حدود ۳۰داستان کوتاه درمجلات وروزنامه ها وسه رمان بلند ویک مجموعه شعر را به چاپ رسانده است.

وی درحال حاضر مشغول نوشتن مجموعه رمانی بانام یخ فروش می باشد، مولف کتابهای جادوی چشمان تو، دردکهنه ورمان پرمخاطب وپر فروش تاوان ومجموعه شعر تمام لحظه هایم از آن تو معتقد است که نوشتن ایده آل زندگی وی می باشد وعلاقه زیادی به حوزه دفاع مقدس دارد.

شیخانی ازمجموعه تاوان که رویکردی به دفاع مقدس داردبا افتخار سخن میگویدوان را جز آثاربرترش می داند.نویسنده دررمان خودبه سراغ بخشی ازحقایق دفاع مقدس رفته وتلاش کرده تا نگاه خود رابازبانی روایت گر ارائه نماید.

پیام شیخانی به مناسبت روز خبرنگار :

من یک خبرنگارم!

سر مایه ام قلم است

می دانم نمیتوان خبرنگار بودودربرابر طوفان مشکلات ایستادگی نکرد.اصلا خبرنگاری یعنی همین یعنی تحمل، یعنی حسی میان بودن ونبودن، یعنی میان هست ها ونیست ها، خبرنگاری یعنی همیشه درحال دودین ونوشتن وجست وجو با یک ضبط صوت، یک دوربین، یک خودکارویک برگ کاغذ سفید، اما بزرگترین ابزار خبرنگار جسارت ویک دل طوفانی است.

من یک خبرنگارم،

میدانم نباید خودم را بدست واژه ها بسپارم، باید بنویسم ومرگ وخون را تصورکنم، ویرانی، فقروتام وقایع خوب وپداجتماع رابه قضاوت بنشینم وهمه را آنگونه که هست ببینم وحکمش را برمیتابی حقیقتی که هست اعلام کنم تا تمام آنچه مخاطب حق دارد بداند ثبت کنم.

من یک خبرنگارم.....

روز خبرنگار روزبزرگ اصحاب رسانه ومطبوعات را به تمامی همکاران وتامای خبرنگاران کشورم تبریک عرض میکنم ویاد شهید صارمی وتامای شهیدان عرصه خبر را گرامی می دارم ودرمقابل این بزرگ مردان و زنان ایران زمینم سر تعظیم فرود می آورم.

و از شعرهای شیخانی می توان به اشعار زیر اشاره نمود :

نگاهم را به در دوخته ام،

هرثانیه منتظر آمدنت هستم،

این چه حال عجیبی ست؟؟؟

درمن آرام، احساس وحشی عشق تو، چنان میتازد که شیر بدنبال آهو، گستاخی سرکنم، فقط با هم آغوشیت رام میشود.

عشق من

شانه های مردانه

تورا میخواهد

مثل کوه

وقتی شانه ات را

بالا میدهی

ابر

تمام دلتنگیم

می بارد.

از کتاب **تمام لحظه هایم از آن تو**

.....●●●●●.....

«چرا نمی توانیم منتظر بمانیم؟»

بخش فرهنگی – «چرا نمی توانیم منتظر بمانیم؟» نوشته مارتین لوتر کینگ با ترجمه عبدالکریم حسین‌زاده منتشر شد.

به گزارش ایسنا، این کتاب در ۱۸۲ صفحه با شمارگان ۱۱۰۰ نسخه و با قیمت ۷۵ هزارتومان در فرهنگ نشر نو و با همکاری نشر آسیم راهی بازار کتاب شده است.

در بخشی پیش‌گفتار درروتی کاتن از این کتاب می‌خوانیم: تصمیم‌م‌ارتین برای زندان رفتن نقطه عطف سرنوشت‌سازی برای مبارزه حقوق مدنی بود. گرچه او در سلول انفرادی حبس کرده بودند، اما وقتی وکلایش بالاخره اجازه ملاقات یافتند روحیه‌اش بهتر شد. کلارنس جونز با این خبر خوش آمد که هری بلافونته توانست پنجاههزار دلار برای وثیقه زندانیان جور کند. ما که در جلسه اتاق ۳۰ میمان‌سرای گاستون شرکت کرده بودیم فهمیدیم که مارتین هم به لحاظ اخلاقی و هم به لحاظ راهبردی تصمیم درستی گرفته بود. مارتین در زندان توانست بهترین توضیح را درباره استراتژی صلح‌آمیز و بدون خشونت ما بنویسد. نامه‌اش که اکنون با عنوان «نامه از زندان بیرمنگام» مشهور است، پاسخی به یک گروه از کنیسان بیرمنگامی سفیدپوست بود که او را فتنه‌گر خارجی خوانده و به شدت از او انتقاد کرده بودند. دفاعیه مفصل مارتین را می‌توان در این جمله شاعرانه خلاصه کرد: «بی‌عدالتی در هر جا تهدیدی است برای عدالت در همه‌جا». در نوشته پشت جلد کتاب هم می‌خوانیم: این کتاب، داستان مبارزه شهروندان آمریکاست که از زبان یکی از قدرتمندترین، شیواترین، و رساترین صداهای عدالت‌خواهی دوران مدرن روایت می‌شود. اکنون، بیش از هر زمانی، این کتاب سندی جاودانه است و گواهی عمیقاً انسانی بر دیدگاه‌های اخلاقی، عاشقانه، صلح‌جویانه، و در عین حال خردمندانه و شجاعانه مارتین لوتر کینگ، مردی که در راه آنچه رویای خود می‌پنداشت متحمل سختی‌های جان‌فرسا شد؛ چه زمانی که زنی معترض به مبارزات وی در خیابان با کارد قفسه سینه‌اش را شکافت، چه آن زمان که به زندان افتاد، چه آن هنگام که افسبی.‌ای کمونیستش خواند و ادگار هورر (رئیس اف‌بی‌آی). درباره‌اش گفت: «من از قیام یک مسیح سیاهپوست می‌ترسم» و وی را بزرگ‌ترین خطر برای آمریکا و تحریک‌کننده نژادی در کشور خواند. او در مبارزه با تبعیض چشم‌انظار منجی نماند و قدم در راه گذاشت تا روزی که جان سپرد.

{فرهنگی}

«شاعر ملی ایران» کیست؟

که با یک دوره از تاریخ ایران از منظر شاعری ملی‌گرا البته با گرایش بسیار ملایم به سوسیالیسم روبه‌رو بوده‌اند. با این همه، آیا اعطای عنوان مورد بحث به این شاعران رواست؟ هرچند شاید بهتر باشد پرسش را بنیادی‌تر طرح کنیم: شاعر ملی به چه معناست؟

پ. هنگامی که گفته می‌شود «شاعر ملی»، شاید بتوان دو معنا از آن مُستفاد کرد:



کرد: نخست به معنای شاعری که سخنش درمیان یک ملت رواج گسترده‌ای دارد. دوم نیز به معنای شاعری که محتوای سروده‌هایش مرتبط با ملت و ملیت و زمینه‌های نزدیک به این دو است. اگر با معنای نخست به مجموعه سروده‌های پنج شاعر مورد نظر بنگریم، می‌بینیم که عارف با ترانه‌هایش در میان دوستداران شعر و موسیقی، شهریار با سروده نو-سنتی‌اش در میان مخاطبان عام‌تر و شاملو با شعرهای نوگرایانه‌اش در میان مخاطبان خاص‌تر، کمابیش از نظر شمارِی از ملت ایران درخور اهمیت بسیار زیادی شناخته شده‌اند.
داما اگر با معنای دوم به سراغ این شاعران برویم درمی‌یابیم که در سروده‌های شاملو از ملت و ملیت نشانه‌ای نیست یا دست‌کم نشانه چندانی نیست: گرایش او به سوسیالیسم بسیار مشهود بود. درمقابل، عارف و شهریار و سرمد و ادیب به لحاظ محتوا به وسعت یا به نحوی نمایان به قلمرویی از این دست پرداخته‌اند. با این همه، پرسش اساسی دیگری نیز در این جا پیش می‌آید: آیا شایسته است که فقط با معیار محتوا و مضمون به شعر شاعران بنگریم؟ آیا معیارهای ادبی و زیبایی‌شناختی را می‌توان به فراموشی سپرد؟ بی‌شک، پاسخ منفی است. شکل‌افرم ادبی حاصل هماهنگی محتوا و گوهر ادبی است-چه آن شاعر در عصر جدید متوجه سنت‌های ادبی باشد، چه هواخواه نوگرایی باشد، و چه به ترکیبی از این دو دل‌بسته باشد.

ت. علاوه بر این، نکته‌ای وجود دارد که نمی‌توان از آن چشم‌پوشید. هنگامی که از «شاعر ملی» سخن می‌رود،چه در معنای نخست و چه در معنای دوم،با نوعی حصر منطقی در این تعبیر روبه روییم؛ یعنی فقط یک شاعر است که شایسته دریافت چنین لقبی است نه شاعران متعدد. این نکته از ویژگی‌هایی است که سبب می‌شود با احتیاط به چنین تعبیری بنگریم. اگر از این لحاظ، تعبیر «شاعر ملی» درخور احتیاط باشد، به طریق اولی، لقب «شاعر ملی ایران» درخور احتیاط بسیار بیش‌تری است. زیرا ایرانیان در کشور و زبانی رشد کرده‌اند که در تاریخ ادبی خویش چندین و چند شاعر برجسته، و دست کم چندین هزار شاعر رسمی و غیر رسمی، با وجود کامل یا آثار پراکنده داشته است. اگر بگوییم این شاعر «شاعر

فرهنگ‌های عاشورایی از کجا می‌آید؟

«... کان الله تبارک و تعالی و سقیهم ولهم شراباً طهوراً» و سقایی ارا] از چهار پیغمبر و دوولی گرفته‌اند: نوح که آب شیرین به کشتی برد، ابراهیم، خضر، محمد

حسن ذوالفقاری، استاد زبان و ادبیات فارسی و پژوهشگر فرهنگ عامه که چندی پیش از دنیا رفت، در مقالهٔ «فرهنگنامه عاشورا» (کیهان فرهنگی، خرداد ۱۳۷۲، شماره ۹۸) به شرح برخی آیین‌های ایام محرم و عاشورا پرداخته است که در این مجال به بازخوانی برخی از آن‌ها می‌پردازیم.

روضه – روضه‌خوانی

روضه در لغت به‌معنای باغ است و رضوان و ریاض گرفته شده از آن. آن‌جا که حق تعالی فرمود: «روضه من ریاض الجنه» و در اصطلاح مجلسی است که در آن ذکر مصایب امام حسین یا دیگر معصومین و شهدا می‌رود. ذکر مصایب روضه و ذکر روضه‌خوانی‌می‌نامند. اما وجه تسمیه:

پرواوزه‌ترین کتابی که از روی آن شرح این مصایب خوانده می‌شد کتاب «روضه‌الشهدا»ی حسین واعظ کاشفی بود. بعدها اصطلاح روضه‌خوانی درباب کتاب‌های دیگری چون «توفان البکاء» و «اسرار الشهادة» و... به کار رفت.

رواج روضه‌خوانی بعد از تالیف این کتاب بوده است و از دوران صفویه این گونه مجالس شایع شد. روضه‌خوانی مقدمهٔ پیدایش تعزیه‌خوانی شد.

زنجیرزنی

زنجیر مجموعهٔ حلقه‌های متصل به هم است و واژه‌ای است پهلوی که در اوراق مانوی به شکل «زینچی هر» آمده است و زنجیرزنی عبارت است از عمل زنجیرزدن توسط دسته‌های در محرم.

سقایی

از مشاغلی است که در ماه محرم عده‌ای بدان مشغول می‌شوند، به نشانهٔ تشنگی سالار شهیدان. و سقاییان تمثیلی از حضرت ابوالفضل العباس قمر بنی‌هاشم هستند. در «فتوت نامهٔ سلطانی» بابی مستقل درباب سقاییان آمده است:

شنبه ۱۵ مرداد ۱۴۰۱

شماره ۱۴۰۱

ملی ایران» است، نه تنها چند صد شاعر دوره متاخر، بلکه چند هزار شاعر دوران متقدم را از سخن خود تفریق/تفریق کرده‌ایم. آیا چنین کاری شایسته است؟ به احتمال زیاد، شمار زیادی از خوانندگان با صاحب این قلم همراهی‌اند که نه. با این همه، این نکته به این معنا نیست که در مُثَل، شهریار که هم‌سخنش رواج عام دارد و هم از محتوای ملی می‌توان در آثارش نشانه‌های مختلف یافت، «یکی از شاعران ملی ایران» نیست. به طور حتم، اگر هر دو معنای «شاعر ملی» را در کنار ویژگی‌های ادبی و زیبایی‌شناسی در نظر آوریم، شهریار «یکی از شاعران ملی ایران» است.

ث. اگر دامنه بحث را از شاعران ایران در دوره تجدد به شاعران عصرهای کهن ببریم آیا می‌توانیم از «شاعر ملی ایران» سخن بگوییم؟ آیا می‌توانیم از «ملت و ملیت» در آن عصرها یاد کرد؟ در این زمینه آراء گوناگونی ابراز شده است. البته، در این که ملت و ملیت مفهوم‌هایی متاخر به شمار می‌روند، تردیدی وجود ندارد. با این همه، بسیاری از تاریخ‌نگاران بر این عقیده‌اند که چند کشور اندک در تاریخ باستانی خود دارای نوعی اندیشه ملیت بوده‌اند. از جمله این کشورها ایران است که دست کم در دوره ساسانی آن بر هویت ایرانی و قلمرو ایرانشهر (در آن زمان، «شهر» به معنای «کشور» بوده است) بسیار تأکید شده است. این ویژگی در دوره بعد، با حکومت‌های عربی و ایرانی پس از ورود اسلام، به تدریج با دو جریان شعوبی‌گری و توجه به سرگذشت دوره‌های اسطوره‌ای، قهرمانی و تاریخ ایران قبل از اسلام، پایدار مانده است. «شاهنامه» فردوسی را می‌توان حاصل و نتیجه این دو جریان دانست. این کتاب که به تعبیر یکی از نویسندگان و ادیبان معاصر، اسلامی نُدوشن، «کتاب سرنوشت ایران» است، علاوه بر سطح ادبی و زیبایی‌شناختی، فقط منحصر به مخاطبان فرهیخته نبوده و مخاطبان عام‌تر را در همه دوره‌های بعدی مجذوب خود کرده است. بنابراین، شایسته‌ترین سراینده برای دریافت لقب «شاعر ملی ایران» فردوسی است که همه ویژگی‌های لازم و کافی برای دریافت این لقب در او جمع شده است.

ج. اما اگر «شاعر ملی» را به معنای شاعری از عصرهای کهن که سخنش قبول عام یافته است بدانیم، آن‌گاه باید کدام شاعر را «شاعر ملی ایران» بدانیم؟ پاسخ به این پرسش نیازمند توضیح است. اگر در حدود اواخر دوره قاجار می‌خواستیم به این پرسش پاسخ دهیم، با احتمال زیاد میان سعدی و حافظ مُرَدِّد بودیم. اما به دلیل‌های مختلف اجتماعی و فرهنگی در طول سده چهاردهم شمسی موقعیت عام‌تر سعدی به تدریج به حافظ تفویض شد (کتاب «جدال با سعدی در عصر تجدد» تالیف صاحب این قلم مرتبط با این بحث است). به نظر می‌آید که دیوان حافظ از نظر کثرت مراجعه ایرانیان و اعتقاد قلبی آنان به این دیوان از نوعی است که می‌توان شاعرش را «شاعر ملی ایران» دانست. البته، از نظر قلمرو ایرانیگری نیز، حافظ از حضور «پیر مغان» تهی نیست.

چ. با این همه، نکته یا اشکال اصلی طرح شده در این نوشته کوتاه همچنان به قوت خود باقی است. در تعبیر «شاعر ملی ایران» نوعی حصر منطقی پنهان است! یعنی هنگامی که نام شاعری را، چه فردوسی چه حافظ و چه شاعران متاخر، با این عنوان بر زبان می‌آوریم شنونده یا خواننده انتظار دارد که جز آن شاعر، شاعر دیگری به این لقب نامیده نشود. البته راه‌حل «منطقی» آن است که تصریح کنیم آن شاعر «یکی از شاعران ملی ایران» است. اما به احتمال زیاد، چنانچه از سراینندگان ایران فقط به شاعران کهن توجه کنیم و شاعران متاخر را در هر سطح ادبی و نفوذ کلام از بحث خود کنار بگذاریم، مساله ایرانیگری به ناخودآگاه بیش و پیش از هر ویژگی دیگری در ذهن مخاطب در هنگام نام بردن از «شاعر ملی ایران» برجسته می‌شود. بدین ترتیب، با صرف نظر کردن از محل مناقشه، یعنی دوره تجدد و تحول ادبی، به هماهنگی عمومی‌تری برای پذیرش فردوسی به عنوان «شاعر ملی ایران» می‌رسیم.

فرهنگ‌های عاشورایی از کجا می‌آید؟

راست کند، ۴– به روی و ربا آب ندهد، ۵– آب حلال بدهد، ۶– طمع مزد نکند، ۷– سخت‌رو و سخت‌گو نباشد، ۸– بی‌ان صاحب مجلس نیاید، ۹– بر همکاران حسد نوزد، ۱۰ – خرده‌های طریق را حفظ کند.

سله (صله)

تمثیلی است از حجهٔ حضرت قاسم به اشکال گوناگون. افرادی که پیشاپیش آن حرکت می‌کردند نوحهٔ حضرت قاسم را می‌خواندند. در گذشته به هر حجهه پارچه‌های متعدد می‌آویختند و آن را به شکل‌های گوناگون تزئین می‌کردند و گاه آن را آیینه‌بندی نیز می‌کردند.

سنج

از آلات موسیقی و مخفف «سرنج» که در جشن‌ها و بازی‌ها با نقره و دهل نواخته می‌شد. شامل دو طبقه رویین یا مسین که به هم زند و مفرس و میدل «جهنج» هندی است که آن را «جهنانج» نیز گویند. و «صنج» معرب آن است.

«بفرمود تا سنج و هندی درای به میدان درآند با کزتای» (فردوسی)

سنگ‌زنی

در مراسم عاشورا برخی دسته‌ها دو چوب یا دو سنگ تراشیده به دست می‌گیرند و با اسلوب خاص به منظور تعزیت بر هم می‌زنند. این عمل به شکل‌های گوناگون در گوشه و کنار ایران اجرا می‌شود، چنان‌که بدین عمل در منطقهٔ زفره اصفهان «جاق جاقی» یا چاخ چاخی یا چخ چخی گویند.

سینه‌زنی

به عنوان یکی از مراسم سوگواری همواره در میان اقوام به‌ویژه اعراب رواج داشته است. بر سر و سینه زدن روش معمول تعزیت بوده است.

این بطولیه شرح آن را در «سفرنامه» خود آورده است. نوحه‌خوان با انتخاب نوحه‌های سنگین و متناسب با حرکات دست، سینه‌زنان در اجرای هر چه بهتر سینه‌زنی موثر است.

یادداشت ثریا قاسمی تاریخ انقضا ندارد

دوستان قدیم که کلی برایشان فداکاری کرده‌ای با دوستان جدید خوشند. بچه و فامیل هم اگر داشته باشی در بند کار خویشتند. آدم‌هایی می‌آیند و آن‌جا همدیگر را می‌بینند و خود را نشان می‌دهند. به عنوان این که هر هنرمندی بمیرد ما به خاطر «احترام به هنر» در تشییع جنازه‌اش شرکت خواهیم کرد. آدم‌هایی که سال‌هاست نمی‌دانند من (بخشید، من به معنای همه هنرمندان است) در چه شرایطی زندگی می‌کنم. آدم‌هایی که از مشکلات و صدمات و اجحاف‌هایی که به من هنرمند شده حرفی نمی‌زنند. آدم‌هایی که نمی‌خواهند بدانند اگر ناتوان می‌شدم زندگی‌ام می‌چرخید یا به گدایی می‌افتادم. دنیا را با زست عکاس‌ها و فیلمبردارها «عکس‌های زیبایی» از آدم‌هایی که دستشان را با زست هنرمندانه‌ای به چشمانشان می‌کشند ثبت می‌کنند، آدم‌هایی که نمی‌دانند من در این چهل و اندی سال چه کرده‌ام. چه بزرگ می‌شوم و من چه بالنده، و برای چند روزی چه معروف و محبوب و دوست داشتنی! چون دیگری نیستم که خاری در چشم کس باشم. چون دیگر نیستم تا حسادتی را برانگیزم. چون دیگر نیستم تا ناندند با من چه کنند. صحبت از کسی که دنیا را ترک گفته است چرا که او نمی‌تواند جواب بی‌مهری‌ها را بدهد. پس بهتر است حال که زبان درازش کوتاه شد، از محسنتان او بگوئیم (داشته باشد یا نداشته باشد، فرقی نمی‌کند). رفوف، مهربان، نازنین، هنرمند، مردمی، والا بالا. پس آرزو می‌کنم ای کاش من هم بمیرم و آن وقت به قول شاعر نازنین، امروز روز خوبی برای من است چون، دنیا را بدینار، زببارا زببارت، و گل را گل‌تر می‌بینم.»

می‌گیرد و می‌گوید: ای بابا، چی بودم و نمی‌دانستم!)

به کارهایم نگاه دوباره می‌شود، فیلم‌هایم خوراک یک هفته تلویزیون را تأمین می‌کند و محسنتات او بگوئیم؛ داشته باشد یا نداشته باشد، فرقی نمی‌کند. شهادت انداختن عکسم را روی جلد مجله‌شان پیدا می‌کنند (البته اگر بتوانند از پرتره‌های آن چنانی ستاره‌های طاق و جفت صرف‌نظر کنند).

در عرصه‌های مختلف فعالیت‌های «درخشان» مرا با بوق و کرنا به گوش و چشم شنونده‌ها و خواننده‌های بیچاره می‌رسانند. از کارهای قدیم و جدید صحبت می‌کنند که همه «عالی» و ماقوق تصور بوده‌اند. از استعداد عالی من در درام و کمدی حرف می‌زنند و این که تنها زنی بودم که در همه رشته‌ها به مقام عالی رسیدم. از جایزه‌هایم حرف می‌زنند، و از جایزه‌هایی که حقم بود و نگرفتیم. از فعالیت‌هایم در جشنواره‌ها صحبت می‌کنند و این که عادل‌ترین قاضی در داوری‌ها بودم (و نمی‌دانند چه تأسفی از حق کشی‌ها و داد و ستدها و اجحاف‌هایی که می‌شد داشتم). سخنرانی‌هایم در جشنواره‌ها به صورت کلمات قصار تکرار می‌شود. از عشق و علاقه بی‌ظنیر و تجلیل فراوان مردم حرف می‌زنند و خلاصه از آنچه که لایقش بودم و نبودم حرف می‌زنند، و چه تاسف خواهند خورد که «هنرمند بزرگی» مانند من از میانشان پُر کشید و به آسمان رفت! ای‌ها تبدیل به ستاره‌ای دور از دسترس می‌شود که دیگر در میان ما نیست (این جمله را گوینده رادبو با بغضی در گلویش می‌گوید و شنیده‌اید که در این زمینه چه تبحری دارند). آه که من چقدر مهم بودم و نمی‌دانستم. آه که من چه اعجوبه‌ای در دنیای هنر بودم و نمی‌دانستم. آه که من چه آدم خوب و عالی و فرهیخته‌ای بودم و نمی‌دانستم. پس ای کاش من هم بمیرم.

جسدم از خانه سینما، شاید هم از رادیو میدان ارگ سابق به جلوی تالار وحدت خواهد رفت (بستگی دارد که کدام یک زودتر خودشان را جلو ببندازند، خانه سینما یا رادیو) و البته معلوم نیست جسد را چه کسی کشف خواهد کرد، چون